فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc497047457)

[نتایج مباحث گذشته 2](#_Toc497047458)

[بیان نکات تکمیلی 2](#_Toc497047459)

[نکته اول: اطلاق اصولی و اطلاق به معنای عام 2](#_Toc497047460)

[کاربردهای اطلاق 3](#_Toc497047461)

[نکته دوم: شأنیت انطباق در موضوع له اسما اجناس 4](#_Toc497047462)

[جمع‌بندی بحث موضوع له اسما اجناس 5](#_Toc497047463)

[اعلام اجناس 5](#_Toc497047464)

[منشأ تفاوت در معرفه و نکره بودن علم جنس با اسم جنس 6](#_Toc497047465)

[اشکال صاحب کفایه بر منشأ تفاوت 8](#_Toc497047466)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ تعریفات**

## مقدمه

مبحثی در اسما اجناس داشتیم، مقداری تقریر بحثی را که ما متفاوت ارائه کردیم به خاطر این بود که دو تقسیم بود و موضوع له را هم مقسم تقسیم اول در نظر گرفتیم و بحث را جلو بردیم و بعد هم گفتیم که اطلاقی که ما در اصول از آن سخن می‌گوییم همان لابشرط قسمی در تقسیم دوم است.

## نتایج مباحث گذشته

نتایج بحث‌های گذشته به این ترتیب بود که:

 1. دو تقسیم داشتیم،

2. موضوع له اسم جنس، مقسم تقسیم اول بود،

 3. اطلاق هم عبارت شد از لابشرط قسمی در تقسیم دوم،

4. کلی طبیعی را هم می‌گفتیم که همان ماهیت مهمله که مقسم تقسیم اول است.

این چهار نتیجه‌ای بود که از مباحث گذشته به دست می‌آمد.

## بیان نکات تکمیلی

دو نکته دیگر هم در اینجا قابل اشاره است:

### نکته اول: اطلاق اصولی و اطلاق به معنای عام

این اطلاقی که ما می‌گوییم که لابشرط قسمی در تقسیم دوم است این همان اطلاق به معنای مشهور و متعارفی است که در اصول به کار می‌بریم. وقتی می‌گوییم عالم مطلق است؛ یعنی این عالم را با قید مثلاً عادل سنجیدیم نه به‌شرط لا است و نه به‌شرط شیء ‌است و حالت سوم که لابشرط است می‌باشد.

ولی اطلاق یک معنای عام‌تر هم دارد که در تقسیم اول می‌شود به کار برد. در تقسیم اول هم اطلاق قسمی داریم و هم اطلاق قسمی؛ چرا که یا مقیس به خارج ذات نیست یا مقیس هست یا نسبت به قیاس و عدم قیاس لابشرط است. در آن تقسیم هم باز لابشرط یکی از سه قسم است که می‌شود: مطلق قسمی و خود مقسم لابشرط هم اطلاق مقسمی دارد. نسبت به قیود حالت لابشرطی دارد منتها در اصول و فقه برای ما این اطلاق ارزشی ندارد اما در فلسفه و لغت ارزشمند است و اطلاق را به کار می‌بریم.

به‌عبارت‌دیگر اطلاق و تقیید گاهی پیاده می‌شود روی عنوانی در ارتباط با اوصافی که به آن متصف می‌شود و می‌گوییم: اطلاق با یک عنوانی که با قیدی سنجیده شده است مانند انسان با علم یا عالم با عدالت که عنوان با وصفی از اوصاف عارضه سنجیده است، یا به‌شرط شیئ‌است یا به‌شرط لا یا لابشرط. اطلاق هم که می‌گوییم دو معنی دارد یا اطلاق قسمی است که همان لابشرط است و اطلاق مقسمی داریم که همان عنوانی است که با این قیود سنجیده شده است که مقسم تقسیم دوم است.

در اینجا مقایسه مفهوم معینی که از انواع مفاهیم ماهوی و غیر ماهوی باشد با یکی از اوصاف خودش است؛ که به سه حالت تقسیم می‌شود. بعد می‌گوییم که این سه حالت عبارت‌اند از: به‌شرط شیء، به‌شرط لا و لابشرط که این لابشرط قسمی می‌شود مطلق محل بحث ما.

اما اطلاق به یک معنای دیگری هم داریم که می‌آید فقط در تقسیم اول جاری می‌شود و دارای دو معنا است که وقتی می‌گوییم ماهیت مهمله بما هی هی تقسیم می‌شود به مقیس الی غیر و غیر مقیس الی غیر و لابشرط از مقیسیت است. همان‌جا هم لابشرط می‌شود اطلاق قسمی و مهمله هم می‌شود اطلاق مقسمی. منتها این فقط در ارتباط با قید مقیس و غیر مقیس است ولی در تقسیم دوم پیاده می‌شود روی هر مفهومی با اوصافی که زائد بر آن ماهیت می‌شود.

پس اطلاق مقسمی در هر مقسمی جاری می‌شود و هر مقسمی نسبت به اقسامش دارای اطلاق است. اگر تقسیم به‌شرط شیء و به‌شرط لا و لابشرطی هم داشته باشد آن قسم لابشرطی‌اش مطلق قسمی است. منتها آنچه محل بحث ما است همان لابشرط قسمی در تقسیم دوم است که عالم را با عادل و غیر عادل می‌سنجیم.

### کاربردهای اطلاق

در تبیین این نکته بگوییم که در بحث اصولی ما تغییری نمی‌کند اما در تحلیلی که ما ارائه دادیم کاربرد اطلاق در تقسیم اول هم می‌آید اما آن مفهومی که با آن سروکار داریم لابشرط قسمی در تقسیم دوم است؛ اما همین واژه و مفهوم می‌تواند در تقسیم اول هم جاری بشود. بگوییم مقسم لابشرط مقسمی اطلاق لابشرطی دارد و در اقسام هم به‌شرط مقیس الی الغیر و به‌شرط لا از مقیس الی الغیر و لابشرط از مقیس الی الغیر است و لابشرط از مقیس می‌تواند باز محل کاربرد اطلاق باشد.

درواقع کلمه اطلاق را از منظر اصولی در همین تقسیم دوم به کار می‌بریم ولی از منظر لغوی معنای عامی دارد که در تقسیم اولی هم می‌توان به کار برد و عملاً هم به‌کاررفته است.

## نکته دوم: شأنیت انطباق در موضوع له اسما اجناس

از مباحث گذشته معلوم شد که ما از کسانی نیستیم که بگوییم که لفظ وضع‌شده برای مطلق لابشرط قسمی یا امثال این‌ها، اینکه گفتیم اسم جنس هم وضع‌شده برای ماهیت مهمله معنایش این نیست که وضع‌شده برای لابشرط قسمی، بلکه برای ماهیت مهمله وضع‌شده است، بر عنوانی که یقبل الانطباق علی الکثیرین است اما اینکه این بالفعل انطباق دارد یا نه؟! دال دیگری می‌خواهد. پس حاصل سخن ما این است که موضوع له در اسما اجناس ماهیت مهمله کلیه‌ای است در تقسیم اول که یقبل الانطباق علی الکثیرین می‌باشد اما اینکه انطباق بر کثیرین دارد و فعلیت دارد یا نه، موضوع بحث اصول است. اطلاقی که در موضوع له گفته می‌شود «**شأنیت انطباق**» است اما آنچه در اصول گفته می‌شود **«فعلیت انطباق»** است و این در موضوع له نیست. به‌عبارت‌دیگر در موضوع له، انطباق بالفعل عنوان و مصادیق نیست بلکه انطباق شأنی و بالقوه است.

ازاین‌رو است که اگر می‌گوییم اطلاق و انطباق فعلی، غیر از موضوع له است و از یک‌راه دیگری باید به دست آید نیاز به مرحله اثبات است که باید دلیل داشته باشیم و قرینه می‌خواهد.

این انطباق بالفعل را ما باید یا از وضع عام به دست بیاوریم که در عام چیزی غیر از اسم جنس دال باشد مانند کل یا از مقدمات حکمت به دست می‌آوریم که دلیل لبی است پس یک نوع شمول و استیعاب و اطلاق و فراگیری داریم به مفهوم قابلیت این‌ها که بحث اصولی نیست بلکه بحث منطقی و فلسفی است؛ و در این معنی قابلیت انطباق بر شمول و استیعاب است؛ اما یک بحثی داریم که این مفهومی که ظرفیت انطباق بر کثیرین داشت بله به یکی از انحا انطباق دارد و این انطباق بالفعلش دال زائد بر آن لفظ می‌خواهد که اگر این دال لفظی باشد می‌شود عموم و اگر غیر لفظ باشد مانند مقدمات حکمت، اطلاق می‌شود.

اگر آنجا می‌گوییم اطلاق است، هم کلمه اطلاق، هم استیعاب و شمول معنای قابلیت انطباق دارد که به این معنی موضوع له این‌ها می‌شود یک معنای انطباق بالفعل هم دارد که این مفهوم دوم می‌شود اطلاق اصولی.

پس یک مفهوم عام و شامل و مستوعب داریم در مفاهیم به معنای قابلیت شمول این مفهوم همان موضوع له لفظ اطلاق است ولی همین‌ها را داریم به معنای فعلیت یافته که این همان معنای اطلاق اصولی است که نیازمند دال اضافی‌تر از موضوع له است که اگر این دال لفظی باشد می‌شود عام و اگر غیرلفظی باشد می‌شود اطلاق.

## جمع‌بندی بحث موضوع له اسما اجناس

بحث خیلی مهمی بود که موضوع له اسما اجناس چه چیزی است که می‌گوییم ماهیت مهمله است که اطلاق و شمول دارد منتها شمول به معنای یقبل الانطباق علی الکثیرین اما آنچه در اصول گفته می‌شود عموم و شمول به معنای بالفعل است که دال می‌خواهد و در موضوع له نیست حال یا دال لفظی یا غیرلفظی مانند مقدمات حکمت و ...

## اعلام اجناس

بحث دیگری هم که وسوسه می‌شویم که اشاره‌ای به آن بکنیم گرچه بحث ادبی فنی دقیقی هم هست که اشاره‌ای به آن می‌کنیم. صاحب کفایه بعد از اسما اجناس فصلی باز کرده به معنای اعلام اجناس.

مقدمتاً این توضیح را از کتب ادبی به یاد دارید که اسم علم که وضع برای شیئی معین شده است به دو قسم می‌باشد: 1. علم شخص 2. علم جنس

علم شخص به انواع پدیده‌های عالم که شخص معین خارجی است نام گذاشته می‌شود؛ اما در کنار این، قسم دومی نیز ذکرشده است که به نام علم جنس است؛ که علم جنس دیگر بدون اینکه «ال» بر سرش در بیاید با آن معامله معرفه می‌شود؛ مانند اسامه یا اسد یا ثعلب و ... که این‌ها اعلام اجناس هستند. وضع‌شده‌اند برای جنس ولی معامله معرفه با آن‌ها می‌شود؛ یعنی در کلام که می‌آید بدون اینکه «ال» بر سرشان بیاید معامله معرفه می‌شود درحالی‌که مثل مثلاً رجل یا انسان علم جنس نیستند و نکره هستند و اگر بخواهند معرفه بشوند باید «ال» بر سر آن‌ها بیاید گفته شود الانسان، الرجل وگرنه بدون «ال» اگر باشد حکم نکره را دارد و با آن معامله نکره می‌شود.

پس اسم تقسیم می‌شود به علم و غیر علم و علم هم تقسیم می‌شود به علم شخص و علم جنس.

جنس نیز درواقع دو جور نام دارد یکی اسم جنس داریم که نکره به‌حساب می‌آید و یکی علم جنس داریم که معرفه به‌حساب می‌آید. انسان و رجل اسم جنس هستند و نکره می‌باشند اگر بخواهند معرفه باشند نیاز به «ال» دارند. باید ال اضافه بشود بر آن‌ها یا اضافه بشوند بر معرفه و چیزهای دیگر.

ولی در کنار اسم جنس یک اعلام اجناس داریم که از اول می‌گوید که این‌ها معرفه هستند مانند اسامه و ثعلب و ... با اینکه جنس خاص را نشان می‌دهد منتها بدون تفاوتی محسوس بین این دو با یکی از آن‌ها معامله معرفه می‌شود و با یکی معامله نکره می‌شود.

### منشأ تفاوت در معرفه و نکره بودن علم جنس با اسم جنس

عرض شود که ازلحاظ اصولی این بحث اهمیت زیادی ندارد برای اینکه در هردوی این‌ها اطلاق متصور است ولی از یک نگاه دقیق‌تر چرا تفاوت است. شاید بگوییم علم جنس یک نوع وضعی در آن فرض کنیم که متفاوت با اسم جنس باشد. ممکن است بگوییم شمول در آن در موضوع له است. ممکن است این‌گونه گفته شود. محل بحث قرارگرفته است که این اعلام اجناس موضوع له شان چیست و این تعریف و معرفه بودنشان از کجا ناشی شده است.

در اینجا در پاسخ به این سؤال که چه شد که گروهی را می‌گویید اسم جنس و نکره و گروهی را می‌گویید علم جنس و معرفه. این جدایی این‌ها از کجا ناشی شده است.

در اینجا از منظر عمومی دو نظریه عام وجود دارد:

1. واقعاً این دو باهم فرق مضمونی و محتوایی دارند. لذا اینکه می‌گوییم این نکره است و آن معرفه است تنکیر و تعریفش واقعی است.

2. نظریه دوم که ظاهر صاحب کفایه است اینکه این تعریف در علم جنس و این‌ها تعریف ظاهری و مجازی است.

کسانی که نظر دوم را دارند می‌گویند معرفه بودن شبیه تأنیث و تذکیر است. چنانچه مؤنث بر دو قسم است: مؤنث حقیقی و مجازی؛ مؤنث حقیقی آنی است که حاکی از نوع خاصی از جنس است جنس‌هایی که نر و ماده دارند به ماده‌هایش مؤنث گفته می‌شود اما ما یک بحثی در ادبیات داریم که مونثات مجازی است بحث نر و ماده‌ای نیست اسما جوارح انسان عمدتاً با آن‌ها معامله مؤنث می‌شود مانند ید و رجل و عین و ... وقتی وصفی بخواهند برایشان بیاورند وصف مؤنث می‌آورند یا وصف جمع‌ها عمدتاً مؤنث می‌آید هرچند آن جمع از مذکرهای واقعی باشد. در معرفه هم گفته‌شده است که ما یک معرفه‌های حقیقی داریم مانند علم شخص اما یک معرفه‌های درواقع ظاهری و شکلی نیز داریم مانند اسامه و ثعلب که تفاوت شکلی با انسان و رجل ندارد منتها به‌صورت قراردادی این‌ها را معرفه‌های مجازی به‌حساب می‌آورند.

این دو نظریه‌ای است که اینجا وجود دارد. نظریه‌ای که معرفه بودن علم جنس را واقعی و حقیقی می‌داند و نظریه‌ای که معرفه بودن آن را مجازی می‌شمارد.

طبق این باید بگوییم که معرفه هم علی قسمین است معرفه حقیقی و معرفه مجازی.

این دو نظر است. طبعاً اگر کسی بتواند راهی برای نظریه اول پیدا بکند آن اولی است که گفته شود معرفه بودن ثعلب و امثال آن براثر واقعیتی است برخلاف اسما اجناس که نکره هستند.

آن‌هایی که می‌گویند بر اساس تعریف، حقیقی هستند چنین گفته‌اند که علم جنس با اسم جنس این تفاوت را دارند که در اسما اجناس هیچ تعین ذهنی و تشخص ذهنی به این مفهوم داده نشده است این مفهوم انسان و درخت و ... وضع‌شده برای ماهیت مهمله‌ای که در خارج است و حاکی از خارج است و این تعین ذهنی را ما اصلاً ندیده‌ایم و هر مفهومی که شما در ذهنتان خطور بکند این مفهوم درواقع یک تعین ذهنی دارد و ما غالباً این تعین ذهنی را نمی‌بینیم مانند شیشه عینکی است که اصلاً مدنظر ما نیست و نگاه آلی هضمی حرفی دارد ولی ممکنه است که گاهی هم آدم متمرکز بشود بر روی شیشه و همیشه این وجود دارد و دو نوع می‌توان به آن نگاه کرد.

مفاهیم هم این‌گونه هستند که تعین ذهنی همواره دارند و چیزی در عالم وجود ندارد که تعین و تشخص پیدا نکند و به وجود آید «الشیئ ما لم‌یتشخص لم‌یوجد» منتها در این مفاهیم همیشه این تشخصات را نمی‌بینیم و غالباً دور از چشم ما هستند و این مفاهیم پلی هستند و ابزار هستند و همیشه بااینکه تعین دارند ولی غالباً تعینشان را نمی‌بینیم ولی گاهی هم هست ممکنه تعینشان را توجه کنیم.

این تفاوت این دو رویکرد است. آن نظریه اول می‌گوید ما این اسم جنس و علم جنس را نکره و معرفه حقیقی می‌دانیم به این شکل که در اسم جنس این مفهوم متعین ذهنی اصلاً تعینش دیده نمی‌شود و معامله نکره می‌شود ولی در اعلام اجناس این مفهوم را متعیناً می‌بینیم یعنی تعینش را هم می‌بینیم و توجه می‌کنیم و آن‌وقت لفظ وقتی‌که واضع آن را وضع می‌کند اگر رویکردش به تعین نادیده انگاری باشد می‌شود اسم جنس و نکره و اگر بر این مفهوم متعین و متشخص ذهنی وضع بکند این می‌شود معرفه برای اینکه این تعین و تشخص را دیده است.

لذا یک‌بار مفهوم را لامتعیناً می‌بیند می‌شود اسم جنس و یک‌بار متعیناً می‌بیند و اسم را بر آن وضع می‌کند که می‌شود علم جنس.

### اشکال صاحب کفایه بر منشأ تفاوت

این نظریه‌ای است که اینجا داده‌شده است صاحب کفایه اشکالی که می‌کند همان است که در کفایه آمده است که اگر شما تعین را جزء موضوع له بدانید یعنی دیگر این مفهوم بر خارج صادق نیست مثل کلی منطقی است که شما انسان را با قید کلیت یا نوعیت اگر ببینید فقط مال ذهن شما است و در خارج خبری نیست باید این را لامتعین ببینید. اعلام اجناس اگر تعریفش برای این نکته باشد که تعین را دیده‌اید و قید موضوع له است این دیگر بر خارج منطبق نیست زمانی می‌توانید خارج را ببینید که با نگاه آلی به این لفظ بنگرید. درحالی‌که اسم جنس و علم جنس هر دو بر خارج تطبیق داده‌شده است.